



یادداشت سردبیر

مراسم دهمین سالگرد درگذشت زنده یاد احمد شاملو در امامزاده طاهر کرج، با حضور تعدادی از آشنایان و چهره‌های ادبی و هنری، بعدازظهر روز شنبه 2 مرداد ماه 1389 برگزار شد. فراخوان این مراسم را کانون نویسندگان ایران داده بود. بنا به گزارش ایلنا، این مراسم در شرایطی برگزار شد که از همان ساعات ابتدایی؛ ماموران انتظامی قصد کنترل و جلوگیری از تجمع علاقمندان به این شاعر را داشته و آنان را دعوت به ترک محل می‌کردند.

آیدا شاملو (همسر زنده یاد احمد شاملو)، طی گفتگوی کوتاهی در این باره به خبرنگار ایلنا، گفت: «من و تعدادی از دوستان و آشنایان همچون سال‌های گذشته بر مزار شاملو حاضر شدیم اما از ما خواستند تا محل را ترک کنیم.» وی افزود: «... به همین دلیل من در همان دقائق نخست محل را ترک کردم.»

در این یک دهه، سیاه‌پوشان، شب‌پرستان و خرافه‌پرستان حکومتی، بارها سنگ قبر شاملو را شکسته‌اند. این اقدام غیرانسانی، قبل از هر چیز نشان‌دهنده این واقعیت است که حکومتیان، حتی از مزار شاملو نیز وحشت دارد. زیرا هرگونه تجمع بر سر مزار او، اقدامی در جهت ارج‌گزاری به افکار آزادی‌خواهانه و انسان‌دوستانه شاملو و زنده نگاه داشتن افکار ستیزه‌جویانه او با سانسور و اختناق و ناعدالتی در جامعه است. رشد و گسترش چنین افکاری در جامعه ایران، برای حکومت اسلامی خطرناک و مرگبار به حساب می‌آید. در دو حکومت سلطنتی و جمهوری اسلامی که شاملو تجربه کرد با شهامت و جسارت فوق‌العاده‌ای در مقابل سانسورچیان ایستاد. شمار بسیار نشریه‌هایی که شاملو منتشر می‌کرد و از سوی این حکومت‌ها توقیف شده‌اند، نشان می‌دهد که او مطلقاً در برابر سانسور ایستاده بود.

در تجلیل از احمد شاملو و تلاش او در راه «آزادی و حرمت انسان» و تلاش‌های دایمی او برای برابری و عدالت اجتماعی، جوایزی در ایران و خارج از کشور به او اهداء شده است. جایزه «فروغ فرخزاد»، جایزه «بیان آزاد» سازمان دیده‌بان حقوق بشر در نیویورک و جایزه «استیگ داگرن» در سوئد از جمله این جایزه‌هاست. شاملو در عین حالی که شایسته جایزه نوبل ادبیات بود اما او، بزرگ‌ترین جایزه خود را از مردم آزاده ایران گرفته است. زیرا پس از گذشت ده سال از خاموشی او، هنوز هم میلیون‌ها نفر از مردم آزاده ایران، آثار او را دنبال می‌کنند و عمیقاً در دل‌هایشان جای دارد. بنابراین، شاملو با آثار ارزنده و گران‌بهایش همیشه زنده است و به آینده نیز تعلق دارد.

در گرامی‌داشت سالگرد مرگ شاملو و ارج نهادن به جایگاه و آثارش، این شماره نشریه بانگ را به او اختصاص داده‌ایم.

کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای که سرام تیر ماه ۱۳۸۹ به مناسبت دهمین سال درگذشت احمد شاملو منتشر کرد به درستی چکیده افکار او را چنین توصیف می‌کند: «شاعری که عشق مضمون آثار اوست، سراینده ستایش‌گر عشق به انسان، آزادی و عدالت اجتماعی. شاعری که همواره ستیز بی‌امان با آزادی‌گشی، اختناق و سرکوب جوهره کلام اوست، و سالیان خود همه به پاسداری از حرمت قلم و بیان سپری کرد.»

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید) همراستا و همراه با کانون نویسندگان ایران، یاد احمد شاملو را گرامی می‌دارند.

در گرامی‌داشت دهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو

بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
اگرچه دستان‌اش از ابتدال شکننده‌تر بود.
هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی-ست
که مزد گورکن
از بهای آزادی آدمی
افزون باشد ...

یک دهه از سکوت سرشار از ناگفته‌های شاعر سترگ ما، بامداد شعر معاصر ایران، می‌گذرد؛ و ما هنوز همچنان همه در انتظار چیدن سپیده دم آزادی و عشق و انسان از لایه‌لای عاشقانه‌ها، شبانه‌ها، سرودها، غزل‌های ناتمام، هجرانی‌ها و دیگر نجوای او روزان و شبان را یکی پس از دیگری در نبود او تجربیتی مکرر داریم.

شاعری که عشق مضمون اصلی آثار اوست، سراینده ستایش‌گر عشق به انسان، آزادی و عدالت اجتماعی. شاعری که همواره ستیز بی‌امان با آزادی‌گشی، اختناق و سرکوب جوهره کلام اوست، و سالیان خود همه به پاسداری از حرمت قلم و بیان سپری کرد.

حتی عنوان آثار و اشعار شاملو از دغدغه‌های بی‌دریغ او - عشق، آزادی، انسان، بهروزی مردم و ارزش‌های انسانی - حکایت دارد: آهن‌ها و احساس (1326-29) که در لهیب آتش برافروخته فرمانداری نظامی وقت ضبط و سوزانده شد؛ مرثیه‌های خاک (1330) که بارها به تیغ سانسور گرفتار آمد و، شرحه‌شرحه از دل خاک، جوانه‌های آن در سبک نو هوای تازه (1326-35)، باغ آینه (1336-39) و لحظه‌ها و همیشه (1339-40) سر برمی‌آورد و او را در مقام شاعری بزرگ برای همیشه در پهنه سخن‌سفته‌گی و سخن‌سنجی جاودانه می‌سازد.

آن‌گاه عشق و انسان و آزادی بار دیگر در پیکر آیدا در آینه (43-1341)، آیدا، درخت و خنجر و خاطره (48-1345)، ققنوس در باران (45-1344)، مرثیه‌های خاک (48-1345)، شکفتن در مه (49-1348)، ابراهیم در

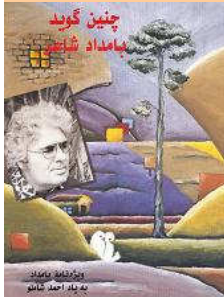
صفحه 5

بهرام رحمانی: احمد شاملو مبارز راه آزادی صفحه ۲

زندگی‌نامه و آثار احمد شاملو صفحه ۸

بهرام رحمانی

احمد شاملو مبارز راه آزادی!



هرگز از مرگ نهرا سیده‌ام،
اگر چه دستاش از ابتدال شکننده‌تر بود.
هراس من باری همه از مردن در سرزمینی است
که مزد گور کن،
از آزادی انمی
افزون باشد.

(احمد شاملو، آیدا در آینه)

احمد شاملو (ا. بامداد) مبارز راه آزادی و شاعر مردمی ایران، پس از يك دوره بیماری طولانی، صبح روز دوشنبه 3 مرداد 1379 در سن 75 سالگی چشم از جهان فرو بست. در مراسم تشییع پیکر شاملو، ده ها هزار نفر شرکت کردند و یاد او را گرامی داشتند. شاملو، انسانی معترض، مساوات‌طلب، چپ بود که زندگی خود را وقف مسائل هنری و نویسندگی و مبارزه فرهنگی-سیاسی و اجتماعی کرد. بدین ترتیب، وی، محبوب توده مردم گردید. به ویژه آن بخش از اشعار او که آرزوها و درد و رنج و عشق و علائق مردم را به زیباترین وجهی بیان می‌دارد آن‌چنان در اعماق وجود انسان‌ها جای گرفته که سانسور و اختناق نیز نتوانست مانع توده‌ای شدن آن‌ها شود. او، با تمام وجودش «هم‌دست توده مردم» و بر علیه حاکمانی بود که نظام و سیاست‌هایشان را به زور سرنیزه به مردم تحمیل می‌کنند. احمد شاملو، در ردیف شاعران سرشناسی مانند مایاکوفسکی، ناظم حکمت، لورکا، پابلو نرودا، آراگون و... انسانی جهانی بود: درد و غم مردم زحمت‌کش و ستم‌دیده را بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و رنگ پوست، تصویر می‌کرد، سرسختانه از حرمت انسان دفاع می‌نمود و کهنه پرستی و خرافات مذهبی و ناسیونالیستی را به نقد می‌کشید. شاملو، محصول تاریخ خویش است و در این تاریخ علی‌رغم سختی‌های فراوان و وجود اختناق و سانسور مطلق، آثار او، به دلیل محتوای مدرن و مترقی و آرمان‌خواهی، در مقیاس اجتماعی به خانه‌های مردم راه یافت و موفقیت‌های شایانی را نیز نصیب جامعه ادبی و هنری ایران کرد.

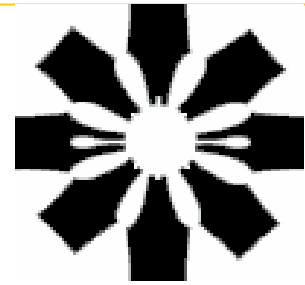
او نمونه برجسته و موثر در میان کارگزاران فرهنگی است. در آثار او، از يك طرف انسانیت، عشق و مبارزه اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد و از طرف دیگر خرافات ملی و مذهبی و بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی نیز به نقد کشیده می‌شود. شاملو، در راستای آرمان‌های عمیقاً انسانی خود، همواره ستم‌طبقاتی، نابرابری اجتماعی، جهالت و افکار عقب مانده و ارتجاعی را افشا می‌کرد و عشق و امید را نوید می‌داد. تلاش هنری و فرهنگی، سیاسی و اجتماعی او، در «فرهنگ مردم کوچک‌ها»، در طول چندین دهه در میدان عمل واقعی نشان داد که او انسانی پیگیر، خستگی‌ناپذیر، حقیقت‌جو و سخت‌کوش است.

مسئله، نباید از شاملو بت ساخت، او هم، مانند هر انسان متفکر دیگری خطاها و اشکالاتی داشت. قطعاً، انسانی که حرکت می‌کند و به طور مدام در مسائل گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اظهار نظر می‌نماید مخالف و موافق خود را پیدا می‌کند. به ویژه زمانی که ابتدایی‌ترین هدف کار منتقد بیان حقایق است و هیچ ملاحظه‌ای در بیان واقعیت‌ها نباید در کارش وجود داشته باشد. شاملو، واقعا چنین کارا کتری داشت. نقد آثار شاملو، کاری‌ست مهم و ضروری. به دلیل این‌که یکی از راه‌های رشد جامعه بشری و اخلاقیات‌های فرهنگی و اجتماعی در نقد آثار نویسندگان بزرگ و اجتماعی است در يك فضای سالم و آرام و به دور از هرگونه جار و جنجال و خود بزرگ بینی. آثار شاملو را هم آن طور که شایسته‌اش هست باید دید و از موضع واقع بینانه و متواضعانه در مورد عملکردهای او و آثارش به قضاوت نشست.

مطلب حاضر به آن بخش از چهره شاملو، می‌پردازد که بیشتر به فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی و اعتراضی شاملو، مربوط می‌شود.

او، انسانی بود که در عرصه‌های گوناگون فرهنگی و هنری و اجتماعی، از جمله در عرصه شعر، ترجمه، فیلم‌سازی، فرهنگ توده‌ها، روزنامه‌نگاری و ادبیات کودکان کار کرد و در عمل نشان داد که توانایی و ظرفیت این همه کار با ارزش را دارد. او، در تشریح مسائل جزئی و کلی توانایی فوق‌العاده داشت، شور و هیجان درونی را با تحلیل رفتار و مناسبات مجسم می‌ساخت. قدرت تجسم حسی او، واقعا بی نظیر بود. آثارش زیبا و دل‌نشین است. او، انسانی خود ساخته بود که با حاصل دسترنج خود، زندگی کرد و به اوج شوکوفانی و نوآوری رسید: «تجربه من، تجربه من» است و نمی‌توان آن را به دیگری

صفحه 3



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تاپیب شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد و یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

احمد شاملو مبارز ... بهرام رحمانی

انتقال داد. زبان چیزی است که هر شاعر باید شخصا ظرفیت‌هایش را تجربه کند. متاسفانه شاعران جوان ما غالبا آسان‌گیری می‌کنند. چشمشان به دست دیگران است و از یکدیگر تقلید می‌کنند. فروغ از یک ترانه فرانسوی جمله «دست‌هایم را در گلدانی می‌کارم» را گرفت و از آن شعری شورانگیز و بسیار زیبا ساخت، بی‌درنگ بیشتر شاعران روزگار به بیل‌زنی باغچه پرداختند و هر کدام هر چیزی را که دم دستش رسید در باغچه کاشت. (1) همان‌طور، گوته، شاعر بزرگ آلمانی، در بیش از یک قرن و نیم پیش گفته است: «من از میان گذشتگان و معاصران، هنر خود را مدیون هیچ‌کس نیستم. من جز فکر و ذوق خود استادی نداشته‌ام.»

شاملو، نه عقاید و باورهای خود را به کسی، تحمیل می‌کرد و نه اجازه می‌داد که کسی به او زور بگوید. نه خدائی را بنده بود و نه به قدری حاکمان و سانسور و اختناق آنان گردن می‌گذاشت، او، شاعری بود سرشار از نشاط و توانائی که دوره اختناق رژیم‌های دیکتاتوری شاه و اسلامی، نتوانست او را به زانو در آورد. احساس انسانی و علاقه آتشی که وی به زندگی داشت با باورهای اجتماعی و سیاسی او، عجین شد و در نتیجه فضای تازه‌ای را در عرصه هنری ایران، به وجود آورد. تحلیل خصوصیات زندگی و دردهای بی‌شمار مردم، از مشغله‌های دایمی او بود و راه حل مشکلات جامعه را در تلاش و مبارزه اجتماعی پیگیر و مداوم می‌دید. به همین دلیل، آثار او، در خدمت «اهداف» اجتماعی در آمد. او، هرگز «هدف» را «وسیله» قرار نداد. هدف او، از هنر، تلاشی در راستای تغییر بنیادی جهان بود نه صرفا تفسیر آن. چرا که او، هدف شعر را چنین می‌دید:

شعر

رهانی است

نجات است و آزادی. (2)

شاملو، آگاهانه راه زندگی مسئولیت‌پذیری و دخالت‌گری فرهنگی-سیاسی و اجتماعی را انتخاب کرد در حالی که می‌دانست: «شعر به قیمت زندگی و خون شاعر تمام می‌شود. خودش، شعرش، دیگران و اشعار مردمشان، دژخیم‌ها، نوازش‌ها، اعدام‌ها، مرگی که در دل شاعر نشسته، مرگی که دیگران وارد دل‌ها می‌کنند، بشری که دارند سرش را زیر آب می‌کنند، همه یکی است.» (3)

شاملو، با جهان‌بینی آزادی‌خواهانه و مساوات‌طلبانه، وظیفه انسانی و اجتماعی روشنفکر می‌دانست که بر علیه

دیکتاتوری و استبداد و سانسور و اختناق و هرگونه نابرابری به مبارزه برخیزد و خود را تنها به فعالیت «هنری» و نویسندگی محدود نکند. شاملو، روشنفکر را چنین تعریف می‌کرد: «کلمه روشنفکر را به عنوان معادل انتلکتوئل به کار می‌برند و من آن را نمی‌پذیرم به چند دلیل، و یکی از آن دلایل این که معادل فرنگی روشنفکر (یعنی کلمه انتلکتوئل) آن بار «سیاسی و معترض» را که کلمه روشنفکر در کشورهای استعمارزده و گرفتار اختناق به خود گرفته است ندارد. در ایران وقتی که می‌گویم روشنفکر یعنی کسی که معترض است، با جزیی یا بخشی یا با کل نظام ناسازگار است و مخالفتش در نهایت امر «اجتماعی-سیاسی» است. اما کلمه انتلکتوئل در غرب چنین باری ندارد.

من معتقدم روشنفکر کسی است که اشتباهات یا کجروی‌های نظامات حاکم را به سود توده‌های مردم که طبعاً خود نیز فرزند آن است افشا می‌کند. بنابراین، فعالیت او به تمامی در راه بهروزی انسان و توده‌های مردم است...» (4)

شاملو، شاعرانی را که به مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه، اهمیت نمی‌دادند به شکل متواضعانه‌ای مورد انتقاد قرار می‌داد. او، در رابطه با سهراب سپهری، می‌گفت: «... سپهری هم از لحاظ وزن مثل فروغ است، گیرم حرف سپهری حرف دیگری است. انگار صدایش از دنیایی می‌آید که در آن «پل پوت» و «مارکوس» و «آپارتاید» وجود ندارد و گرفتاری‌ها فقط در حول و حوش این دغدغه است که برگ درخت سبز هست یا نه! من دست کم حالا دیگر فرمان صادر نمی‌کنم که «آن که می‌خندد هنوز خبر هولناک را نشنیده است» چون به واقعیت واقف شده‌ام که تنها انسان است که می‌تواند بخندد و دیگر به آن خشکی معتقد نیستم که «در روزگار ما سخن از درختان به میان آوردن جنایت است» چون به این اعتقاد رسیده‌ام که جنایت‌کاران و خون-خواران تنها از میان کسانی بیرون می‌آیند که از نعمت خندیدن بی‌بهره‌اند و با یاسها به داس سخن می‌گویند! قیافه‌های عبوس آقا محمدخان قجر و ریخت منحوس نادر شاه افشار را جلو نظرت مجسم کن تا به عرضم برسی. آن که خنده و یاس را می‌شناسد چطور ممکن است به سخافت فرمان برکندن چشم‌های اهالی شهری پی نبرد یا از برپا کردن مناری از کله‌ها بر سر راهی که از آن گذشته شرم نکند! این شعر را یک دختر بچه کودکستانی سروده: «این گل رنگ است/شکفته تا جهان را بیاراید/قانونی هست که چین آن را منع می‌کند/ورنه دیگر جهان سحرانگیز نخواهد بود/ و دوباره سپید و سیاه خواهد شد.» من یقین دارم دست‌های این کودک در هیچ شرایطی به خون آغشته نخواهد شد، چون حرمت و فضیلت زیبایی را درک کرده است. من شعر

این دخترک پنج ساله را درک می‌کنم و شعر سپهری را نه.» (5)

شاملوی جوان هر چند که فعالیت سیاسی خود را با یک سازمان فاشیستی طرفدار آلمان هیتلری آغاز کرد اما خیلی زود و شجاعانه از خود، انتقاد نمود و درست 180 درجه تغییر سیاست داد و به فعالیت سوسیالیستی و آزادی‌خواهانه روی آورد (بعد حتا حزب را هم ترک کرد و به قولش آشغال‌دانی کثیفی بود). آن روزها شاید کسی تصور نمی‌کرد که او بعدها سرشناسترین چهره مدافع حقوق انسانی، مبارز آزادی بیان و قلم، اجتماعات، عرصه فرهنگی و هنری تبدیل شود. اولین باری که شاملو زندانی شد بسیار جوان بود. وی در تهران دستگیر شد و به زندان متفقین در رشت منتقل گردید. شاملو پیرامون فعالیت سیاسی و تشکیلاتی و زندانی شدنش می‌گوید: «... پسر بچه‌ای را در نظر بگیرید که پانزده سال اول عمرش را در خانوادگی نظامی، در خفقان سیاسی و سکون تربیتی و رکود فکری دوره رضاخانی طی کرده و آن وقت ناگهان در نهایت گجی، بی‌هیچ درک و شناختی، در بحران‌های اجتماعی و سیاسی سال‌های 20 در میان درباری از علامت سؤال از خواب پریده و با شوری شعله‌ور و بی‌پیشی در حد صفر مطلق با تفنگ حسن موسایی که نه گلوله دارد نه ماشه، بالانچی پهلوان گروهی ابله‌تر از خود شده است که با شعار «دشمن دشمن ما دوست ماست» ناآگاهانه گرچه از سر صدق می‌کوشند مثلا با ایجاد اشکال در امور پشت جبهه متفقین آب به آسیاب دار و دسته اوپاش هیتلر بریزند! البته آن گرفتاری از این لحاظ که بعدها «کم‌تر» فریب بخورم و هر یابویی را شعار رهایی بخش به حساب نیاورم برای من درس آموزنده‌ای بود.» (6)

شاملو، در اولین شماره «کتاب جمعه» در موقعیتی صدای اعتراض خود را علیه سیاست‌های کشتار و سرکوب و تاریک‌اندیشی رژیم، بلند کرد که بسیاری از سازمان‌ها و احزاب و شخصیت‌ها در آن دوره به دیدار سردمداران رژیم می‌شناختند و توهم پراکنی می‌کردند، نوشت: «روزهای سیاهی در پیش است... این چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش در هم خواهد کوفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوه‌بار، زبانی که متحمل خواهد شد بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشربون مطلق‌زده هر اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحا مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و

احمد شاملو مبارز ... بهرام رحمتی

تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است. اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستاده‌ایم. باد نماها ناله‌کنان به حرکت در آمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی‌امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه‌کننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد.» (7)

او که سردبیر کتاب جمعه بود اولین مقاله‌ای که بعد از یادداشت بالا، چاپ کرد، ترجمه مقاله‌ای به نام «فاشیسم!» از برتولت برشت، بود. در واقع شاملو، با یادداشت خود و مقاله برشت، به جامعه هشدار می‌داد که اگر حاکمان جدید پایه‌های نظام ارتجاعی رژیم خود را محکم نمایند، همان بلای شوم تاریخی را به سر مردم خواهند آورد که نظام فاشیستی آلمان بر سر مردم آن کشور و با کشورهای که اشغال می‌کرد، می‌آورد؟! شاملو، درست ارزیابی کرده بود که: «اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوهبار، زبانی متحمل خواهد شد بی‌گمان سخت‌کمرشکن خواهد بود.» شاملو، با آینده‌نگری در شعر «در این بن‌بست» هشدار داد:

دهانت را می‌بویند

مبادا که گفته باشی دوستت می‌دارم

دلت را می‌بویند

روزگار غریبیست نازنین و

و عشق را

کنار تیرک راهبند

تازیانه می‌زنند

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد.

در شعرهای شاملو، «امید» و «عشق» جایگاه خاصی دارد:

روزی ما دوباره کیوتراهیمان را پیدا خواهیم کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادریست.

روزی که دیگر درهای خانه‌شان را

نمی‌بندند

قفل

افسانه‌نیست

و قلب

برای زندگی بس است.

(افق روشن)

«آهسته گفتیم - می‌دانید؟ دیشب از آیدا پرسیدم: «اگر دوباره متولد بشوی حاضری تجربه زندگی با شاملو را تکرار کنی؟» - و آیدا گفت؟ «حتا اگر امکان داشت که هزار بار دیگر از نو متولد شد!»... و چه نکته عجیبی، - هفت سال پیش از آن که این بیماری سمج گریبانم را بگیرد خودم در شعری از قول او - درست دقت کن چه می‌گویم: از قول آیدا نوشته بودم:

- اینک دریای ابرهاست...

اگر عشق نیست

هرگز هیچ آدمیزاد را

تاب سفری این‌چنین

نیست!

چنین گفتی

با لبانی که مدام

پنداری

نام گلی را

تکرار می‌کنند. (8)

«سفر»، از مجموعه «قفتوس در باران» شاملو، همواره مسائل اساسی فرهنگی و اجتماعی را نقد می‌کرد و دیدگاه‌های تازه‌ای را مطرح می‌ساخت. در پاره‌ای از اوقات بحث‌های او، با واکنش‌های جنجال برانگیز و خشم و تعصب کسانی روبرو می‌شد که مدافع باورهای سنتی و کهن هستند و در مقابل نوآوری‌ها و تغییرات بنیادی جامعه مقاومت به خرج می‌دهند. برای مثال، شاملو در سفری به آمریکا، در سخنرانی خود در هشتمین کنفرانس سیرا، که در دانشگاه برکلی (کالیفرنیا)، برگزار شده بود، عقایدش را در باره تاریخ نویسی و باورهای کهن مطرح ساخت. او، گفت: «کشور ما به راستی کشور عجیبی است و در نتیجه، متأسفانه چیزی که ما امروز به نام تاریخ در اختیار داریم جز مثنوی دروغ و یاهو نیست که چاپلوسان و متملقان درباری دوره‌های مختلف به هم بسته‌اند. و این تحریف حقایق و سفید را سیاه و سیاه را سفید جلوه دادن به حدی است که می‌تواند با حسن نیت‌ترین اشخاص را هم به اشتباه اندازد.» وی در پایان سخنرانی خود افزود: «انسان خردگرای صاحب فرهنگ چرا باید نسبت به افکار و باورهای خود تعصب بورزد؟ تعصب ورزیدن کار آدم جاهل بی‌تعقل فاقد فرهنگ است: چیزی که نمی‌تواند در باره‌اش به طور منطقی فکر کند به صورت یک اعتقاد دربست پیش ساخته می‌پذیرد و در موردش هم تعصب نشان می‌دهد. تبلیغات رژیم‌ها هم درست از همین خاصیت تعصب‌ورزی توده‌ها است که بهره‌برداری می‌کنند.» (9) او، در این سخنرانی اسطوره‌های شاهنامه فردوسی را نقد کرد، با واکنش‌های هیستریکی مواجه شد و «احساسات» و «غرور» ناسیونالیست‌ها را، «جریحه‌دار» ساخت. برخی از قلم به دستان مذهبی و ناسیونالیستی در داخل و خارج ایران، فرصت را غنیمت شمردند و

علیه شاملو، شوریدند. «علی عبدی»، یکی از کسانی است که مطلبی از وی، تحت عنوان «شاملو و پاسخی به سخنان او» در مجله دنیای سخن چاپ شده بود. وی می‌نویسد: «مدتی بود که سعی می‌کردم صحبت‌های جنجالی این شاعر در آمریکا را که ضمن آن همه ارزش‌ها و مقدسات فرهنگی ما را در قاموس خود سکه بک پول کرد، از یاد ببرم و میخ‌های زهر آلود کلماتی را که نثار فردوسی و موسیقی ملی ما کرده است، کابوسی تلقی نمایم و از مغز خود بیرون کنم... تاکنون انتظار می‌رفت که شاملو، پس از جریحه‌دار ساختن غرور و احساسات ملت ایران و در یافتن واکنشی که با آن روبرو گردید، به خود آید و با صداقت و شجاعت، به نحوی عذرخواهی کند. اما دریغ که این انتظار عبث بود... در اوج تاسف‌انگیز این تناقض شخصیتی و فکری به هر چه ارزش فرهنگی و ملی ایران اعلام جنگ داده است، می‌تواند قافله سالار و یا حتی مشاور مناسبی برای کسانی باشد که می‌خواهند در عمق تمدن رو به انحطاط غرب، از اضمحلال هویت فرهنگی و ملی خود جلوگیری نمایند؟» (10)

جواب شاملو، به کسانی که به مخالفت با عقاید او برخاسته بودند، چنین بود: «فردوسی آقا؟ فردوسی؟ ای وای! به فرهنگ عزیز و مقدس ملی، به شناسنامه ملتی چنین و چنان از طرف شخص معلوم‌الحالی که دشمن هر چیز ایرانی است حمله شد!... فردی که واپسگرا نیست و تنها به آینده می‌نگرد و تمامی هم و غمش عروج انسان است، نه فقط به صورت یک وظیفه محول بل به طور کاملاً طبیعی در برابر جزء جزء عناصر میراث گذشته واکنش نشان می‌دهد.» شاملو، «میراث فرهنگ ملی بوستان، مثنوی، شاهنامه را نقد می‌کند و آن‌ها را به نقد می‌کشد. به طور مثال، در شاهنامه که زن و ازدها «هر دو ناپاک» به قلم می‌روند و لایق فرو رفتن در خاک شمرده می‌شوند و هر سگی به صد زن راس و آن هم نه هر زن از خدا بی‌خبر بلکه به طور دقیق به صد زن «پارسا» ترجیح داده می‌شود. حکم فقه‌اللعوی درباره زن به این شرح صدور می‌یابد که اگر کتک زدن او کاری مکروه بود، فی‌الواقع: مر او را «مزن» نام بودی نه «زن»!... آیا به راستی چنین اعتقاداتی شایستگی نام «فرهنگ ملی ما» را دارد یا من از مرحله پرتیم؟ واقعا این‌ها عناصری از «فرهنگ ملی» است؟ آیا لقب دهن‌پرکن «استاد سخن» جواز به میان افکندن هر یاهو شرم‌آوری است؟» (11)

شاملو، در جواب مقاله «محمدرضا لطفی»، در گفت‌وگویی با مجله آدینه در نقد موسیقی سنتی ایرانی، می‌گوید: «... چه قدر دلم می‌خواست فرصتی باشد تا بتوانم روی کلمه شادی تکیه کنم و با همه وجود به مدح آن بپردازم! افسوس که این موسیقی مودی از درون جوئنده، مویه‌گر پایین

بیانیه کانون نویسندگان ایران

آتش (52-1349)، دشنه در دیس (56-1350)، ترانه‌های کوچک غربت (59-1356)، مدایح بی‌صله (تا 1369)، در آستانه (76-1364)، بی‌قراری ماهان (78-1351) جلوه می‌کند و به اوج کمال و شکوفایی می‌رسد.

اما شاملو، در کنار این همه، از طریق پل ارتباطی زبان به مرزها و عرصه‌های ادبی و زبانی فرهنگ‌های دیگر نیز ره می‌پویید و بر مخاطبان و علاقه‌مندان راه می‌نماید: غزل غزل‌های سلیمان را بازسرایی می‌کند، هایکوه‌های ژاپنی را به ارمغان می‌آورد، از زبان لنگستون هیوز اعماق سیاه آفریقا را درمی‌نوردد و دردها و رنج‌های تاریخی آن را با صدایی رسا فریاد می‌زند. ترانه‌های میهن تلخ را از زبان یانینس ریتسوس و دیگر گرفتارامدگان حکومت سرهنگان یونان بیان می‌دارد؛ و از زبان گارسیا لورکا در ترانه‌های شرقی افشای چهره قدرتمندان و پاک‌گون‌بهدوش‌ها و مرتجعان را باز می‌سراید. در تمامی این آثار گویی تمهیدی اندیشه‌ورزانه در کار است تا این شرایط را با اوضاع زادبوم خویش همخوان بیاید و به بازسرایی آن‌ها بنشیند، ناگفته‌ها را از دل سکوت طولانی مارگوت بیگل بیرون بکشد و به چیدن سپیده‌دمان عشق و آزادی برخیزد.

شاملو شعر را برای مردم می‌سرود، مردمی که ستمبارگان و زورمداران همواره در درازنای تاریخ تسمه از گرده آنان کشیده‌اند و ردی طولانی و عمیق از زخم‌های شلاق بر گونه‌ها و پشت آنان نهاده‌اند؛ پس به افشای ستم و سیاهی دست برآورد. شاعری که هرگز ش هراس از مردن به اقلیم او راه نبود مگر «مردن در سرزمینی که مزد گورکن از بهای آزادی آدمی افزون باشد»؛ شاعری که فقر را به درستی نقطه پایان هر گونه شرف و عزت می‌دانست: «دریغا که فقر چه به آسانی احتضار فضیلت است»، اما هرگز «نواله ناگزیر را گردن خم نکرد».

«نان را در سال بی‌باران» چون یارانه، «خُل‌پاریی به رنگ بی‌حرمت دل‌زدگی و به طعم دشنامی دشخوار و آغشته به بوی تقلب» می‌دید؛ هم از این‌رو ترجیح می‌داد چنین نام و «نانی را هرگز نبوید و نبوید و نچشد، و گرسنه به بالین سرنهان را گوارتر از فرو دادن آن» می‌دانست. ستم و خودکامه‌گی را نیز احتضار و مرگ آزادی و انسانیت می‌خواند؛ و این همه را مایه نکبت و حقارت و همن انسان! زیرا انسان نزد او چنان جایگاهی داشت که به صراحت سرود:

در غیاب انسان
جهان را هویتی نیست!

پس گریه سلاحان دل‌سپرده به قناری‌های کوچک و به مسلخ بردن‌شان، و کباب قناری بر آتش سوسن و یاس در معرکه دست‌افشانی و پای‌کوبی و گردن‌فرازی پس از پیروزی را دگرگونه سرودی ساخت زیب افشای سیمای کریه و صدای انکر ستمکاران و سیاه‌اندیشان. گرچه با خشم و درد حتی «کریه» و «انکر» را صفاتی ابتر می‌دانست زیرا به تنهایی گویای خون‌تشنگی آنان نیست، گویی برای توصیف دقیق آنان باید همه واژه‌های پلشت را به خدمت گرفت!

در تعریض به نابکاران تاریخ که خود را دوست‌دار و مهرورز و غمخوار مردم معرفی می‌کنند، «دوست داشتن» را «بسودمترین کلام» می‌دانست و معیار سنجش انسان‌ها را «آنچه دوست می‌دارند».

رثل

آزار ناتوان را

دوست می‌دارد

لنیم

پشیز را و

بزدل

قدرت و پیروزی را

پس بیهوده نیست که «دهان بسته» را حکایت وحشت فریبکار از لو رفتن، و «دست بسته» را بازداشتن آدمی از اعجازش می‌دید، اما خون ریخته را حرمتی به مزبله‌افکنده و مابه‌ازای سیرخواری شکم‌بارمگان و رجاله‌گان قدرت‌مدار.

... و از نگاه او، در هجوم درد و اندوه، شادی لب‌خند تنها بهره کسانی بود که بزرگترین جا را به خود اختصاص نمی‌دهند و جای کافی برای دیگران دارند، و کلام و کلمه عفو بر زبان‌شان جاری است.

برای گرامی‌داشت یاد احمد شاملو، شاعر بزرگ آزادی، در دهمین سالگرد درگذشت او، روز 2 مرداد 1389 ساعت 4 بعدازظهر آرامگاه او را گلباران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران

30 تیرماه 1389



احمد شاملو مبارز ... بهرام رحمانی

آزادی‌های اجتماعی برای دیگران، جز این که به کانون رشوه‌ای داده شده باشد هیچ معنا و مفهوم دیگری نمی‌توانست داشته باشد» (16)

شاملو، متفکری که در طول پنج دهه با حضور خلاق خویش در عرصه‌های فرهنگی و هنری و اجتماعی، آثار گران بهایی، به یادگار گذاشت که هنوز بخشی از آن‌ها از جمله کار عظیم «فرهنگ کوچک» امکان انتشار پیدا نکرده است از میان رفت. بدون شك، انتشار آثار چاپ شاملو، فرهنگ انسانی و آزادی‌خواهانه را پربرتر خواهد کرد. هر چند که ما، با جسم او، وداع کرده‌ایم اما آثارش و باورهای به غایت انسانی‌اش، جاودان خواهد بود و سرانجام، روزی فرا خواهد رسید که از جمله «من درد مشترکم، مرا فریاد کن» تبدیل به شعار میلیون‌ها انسان، برای تغییر نظام موجود، در کوچه‌ها خواهد شد.

پانویس‌ها:

- ناصر حریری، دیدگاه‌های تازه (هنر و ادبیات امروز)، گفت‌و شنودی با احمد شاملو، ص 45
- از مقدمه «مرثیه‌های خاک، شکفتن در مه»، احمد شاملو.
- قطعنامه، ص 20، احمد شاملو.
- کتاب جمعه، شماره 31، ص 18
- یک هفته با شاملو، مهدی اخوان لنگرودی، چاپ دوم 1373، ص 94 و 95
- محمد محمدعلی، گفت‌وگو با شاملو، چاپ اول 1372، ص 17 و 18
- کتاب جمعه، شماره یک، 4 مرداد 1358
- یک هفته با شاملو، مهدی اخوان لنگرودی، ص 166 و 167
- آدینه، شماره 47، تیر ماه 1369
- مجله دنیای سخن، شماره 1، شهریور ماه 1370
- آدینه، شماره 72، مرداد 1371
- آدینه، شماره 52، آذر 1369
- روزنامه کیهان، دوشنبه 25 اردیبهشت 1368
- قطعنامه، ص 32
- «گپ»، گفت‌و شنود ناصر حریری با احمد شاملو، «دقت هنر»، ویژه احمد شاملو، سال چهارم، شماره 8
- ناصر حریری... ص 129

* برگرفته از کتاب: «چنین گوید بامداد شاعر» ویژه‌نامه بامداد به یاد احمد شاملو؛ سردبیر روزنامه بامداد: بهرام رحمانی؛ انتشارات: آرش استکهلم، پاییز 2000.

احمد شاملو مبارز ... بهرام رحمانی

تنه‌های محروم و به انحراف کشاننده مفاهیم عمیق و انسانی عشق و شادی و زندگی است! افسوس که این «موسیقی» جرثومه فساد و تباهی جان است!... دیوان حافظ تو هر طاقچه‌ای هست در دسترس هر مشدی قربانعلی و هر خاله خدیجه‌ای. حالا من می‌خواهم بدانم شما که «موسیقی سنتی»‌تان را فوت آید هیچ به صراحت افتاده‌اید که بروید از دریچه تنگ اتاق‌تان نگاهی هم به موسیقی دیگران بیندازید؟ یا شما هم مثل آن خواننده میلیونی فقط به این اعتقاد سخیف که «من شخصا» اهل دالاهو هستم و باخ و بتیون تحت تأثیر موسیقی ایرانی باخ و بتیون شده‌اند اکتفا کرده‌اید و چون از سرچشمه آب میل می‌کنید دیگر به مطالعه دستاوردهای موسیقایی کفار احساس نیاز فرموده‌اید؟» (12)

در ادامه این جریان، روزنامه کیهان، این ارگان رسمی شکنجه‌گران و آدم‌کشان و مدافعان سرسخت تاریک‌اندیشی و دیکتاتوری مطلق رژیم، به سردبیری حسین شریعتمداری (بازجوی زندان اوین)، نیز با چاپ یاهوگویی‌هایی فتواگونه و تهدیدآمیز «یوسف‌علی میرشکاک»، علیه شاملو نوشت: «... آدمی مثل شما - اگر حرف‌هایش را در سوئد یاد نگرفته باشد - نیازی ندارد دم به ساعت گرد و خاک راه بیندازد و حتا توی سر موسیقی نجیب این مملکت بزند، آن هم بدون کمترین در یافتی از موسیقی شرق. (شما همان سونات مهتاب محبوب‌تان را استماع بفرمائید)» نویسنده کیهان با درست کردن تاریخچه‌ای سراپا دروغ علیه شاملو با بغض و تهدید می‌افزاید: «اما شعر خود را و خود را به غرب قبيله همیشگی طایفه روشنفکر- فروختید و از فرط عدم اعتماد به نفس و متکی نبودن به مردم این سرزمین خود را همیشه در آینه کدر ساکنان غروب حقیقت دیدید تا آنجا که سر پیری مجبور شده‌اید قضاوت‌های قضاقتورکی به خورد خود و یاران‌تان بدهید.» (13)

می‌بینیم که چه‌طور خرافه‌پرستان و کهنه پرستان در مقابل عقاید و باورهای پیشرو و مدرن و انسانی مقاومت می‌کنند. به قول شاملو: «انسان خردگرای صاحب فرهنگ چرا باید نسبت به افکار و باورهای خود تعصب بورزد؟»

شاملو، بر علیه نابرابری و بی‌عدالتی و فقر و فلاکتی که زندگی کارگران و انسان‌های محروم را تباہ می‌سازد، می‌شورید. او، به عنوان یک روشنفکر آگاه، مخالف استثمار انسان توسط انسان

بود. او، فریاد می‌زد: «شعر، همان دانستن بهای يك تکه نان است موقعی که بچه‌های معدنچی دور آن نشسته‌اند و حساب روزهای را که باید باز هم در اعتصاب بود می‌کنند. شعر، آن نفسی است که از حلق کارگر شیشه‌ساز به شیشه‌ها می‌رسد و بلورهای به سان قلب را می‌سازد. شعر، آن بی‌تابی عصب‌های دختر بچه‌ای است که اشکال قالی را تشنه می‌نمایند...» (14)

او، در حمایت از اعتراض و اعتصاب کارگران می‌سرود:

اکنون این منم

و شما - بیماران کار-

که زهر سرخ اعتصاب را

جانشین داروی مزد خود می‌کنید به ناچار.

اکنون این منم

و شما - یاران آغاچاری-!

که جوانه می‌زند عرق فقر به پیشانی‌تان

در فروکش تب سنگین بی‌کاری.

«سرود مردی که خود را کشته است»

شاملو، خود را در مرزهای «ملی» محدود نمی‌کرد. او خود را شهروندی از جامعه جهانی می‌دانست. بنابراین، در هر گوشه‌ای از جهان ظلم و استثمار و نابرابری می‌دید بدون کوچک‌ترین تاملی بر علیه آن به پا می‌خاست. برای مثال، شعر «سرود بزرگ» را به مناسبت حمله نیروهای آمریکا به خاک کره شمالی سرود. (اکنون مردم دو کره، بعد از 50 سال، امکان دیدار همدیگر را پیدا کرده‌اند) این شعر به روشنی افکار انترناسیونالیستی شاملو، را نشان می‌دهد. در بطن شعر، به «بلزن و داخاو»، دو کشتارگاه از مجموعه کشتارگاه‌هایی که هیتلر در سراسر اروپای تحت اشغال نیروهای خود برپا داشته بود. «مون واله ریین»، محلی در پاریس، که سه تن از استادان دانشکده کارگری این شهر - ژاک دوکور، ژرژ پولیستر و ژاک سولومون- در آنجا توسط آلمانی‌ها با گیوتین اعدام شدند اشاره می‌کند. بخشی از «سرود بزرگ»، به شن - چو، رفیق ناشناس کره‌ئی» چنین است:

شن - چو

بخوان!

بخوان!

آواز آن بزرگ دلیران را

آواز کارهای گران را

آواز کارهای مربوط با بشر، مخصوص با

بشر

آواز صلح را

آواز دوستان فراوان گمشده

آوازهای فاجعه بلزن و داخاو

آوازهای فاجعه وی‌یون

آوازهای فاجعه مون واله ریین

آواز مغزها که آدولف هیتلر

بر مارهای شانه فاشیسم می‌نهاد،

آواز نیروی بشر پاسدار صلح

کز مغزهای سرکش داویننگ استریت

خلوای مرگ برده فروشان قرن ما را

آماده می‌کنند،

آواز حرف آخر را

نادیده دوستم

شن - چو

بخوان

برادرک زرد پوستم!

«قطعنامه، سرود بزرگ، به سن - چو،

رفیق ناشناس کره‌ای»

حریری در گفت‌وگویی با شاملو، از او سؤال می‌کند: «با مساله هویت چگونه کنار می‌آئید؟ منظورم ملیت و قومیت و این مسائل است.» شاملو در جواب می‌گوید: «من خوشاوند نزدیک هر انسانی هستم که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند. نه ابرو به هم می‌کشد، نه لب‌خندش ترنند تجاوز به حق و نان و سایبان دیگران است. نه ایرانی را به انیرانی ترجیح می‌دهم و نه انیرانی را به ایرانی. من يك بلوچ کرد فارسم، يك فارسی زبان ترک، يك آفریقایی اروپایی استرالیایی آمریکایی آسیایی‌ام. يك سیاه پوست زرد پوست سرخ پوستم که نه تنها با خودم و دیگران کمترین مشکلی ندارم بلکه بدون حضور دیگران وحشت مرگ را زیر پوست‌ام احساس می‌کنم. من انسانی هستم در جمع انسان‌های دیگر بر سیاره مقدس زمین، که بدون دیگران معنایی ندارم.» (15)

می‌بینیم که شاملو با چه بیان شیوا و زیبایی انترناسیونالیسم را تشریح می‌کند و به همبستگی انسانی ارج می‌نهد.

احمد شاملو، مبارز سرسخت آزادی بیان و قلم و اندیشه بود و این‌ها را برای همگان «بی‌هیچ حصر و استثناء» می‌خواست. در واقع، هنرمند باید آزاد باشد تا بی‌هیچ قید و شرطی بتواند ارتقای فرهنگی پیدا کند و اثر خود را به جامعه ارائه دهد. نویسنده و هنرمند آزاداندیش چه در رژیم سرکوب و اختناق و چه در جامعه نسبتاً آزادتر، نباید برای آفریدن آثار خود، به قید و بند رژیم گردن گذارد. در واقع، نویسنده آگاه و مردمی، هیچ‌گاه زیر بار سانسور و زور نمی‌رود. در تشکلهای صنفی - سیاسی دست‌ساز رژیم و عوامل‌اش عضو نمی‌شود. چرا که ضامن حفظ حرمت و هنر و ادب، آزاد و مستقل بودن نویسنده از حکومت است. قطعاً، هر گونه مانع قانونی در این عرصه به سرکوب و سانسور اندیشه منتهی می‌شود.

احمد شاملو، در رابطه با فعالیت مجدد «کانون نویسندگان ایران» می‌گفت: «فرض را بر این بگذاریم که کانون به عنوان اعتراض به تعطیل آزادی و دموکراسی و فعالیت‌های سیاسی احزاب و غیره، به نوعی اعتصاب، یعنی به سکوت دست زده است. منظورم این است اگر هم جلوی فعالیت‌های کانون گرفته نشده بود، قطعاً در مواجهه با وضعیت حاضر داوطلبانه در همین موقعیتی قرار می‌گرفتیم که الان قرار داریم. دلایل هم واضح است: آزاد بودن فعالیت کانون نویسندگان در شرایط فقدان

زندگی و آثار احمد شاملو

داشت.

شاملو، در ۱۳۵۵، توسط انجمن قلم و دانشگاه پرینستون برای سخنرانی و شعرخوانی دعوت گردید و عازم ایالات متحده شد. در این سفر او به سخنرانی و شعرخوانی در بوستون و برکلی پرداخت. اما او، پیشنهاد دانشگاه کلمبیای نیویورک برای تدوین کتاب کوچه را نپذیرفت.

احمد شاملو، با شاعران و نویسندگان مشهور جهان چون یاشار کمال، ادونیس، البیاتی و وزینیسکی از نزدیک دیدار کرد. این سفر او، سه ماه به طول کشید و سپس به ایران باز گشت.

هنوز چند ماه نگذشته بود که او دوباره به عنوان اعتراض به سیاست‌های حکومت وقت ایران، کشور را ترک کرد و به آمریکا رفت. او، حدود یک سال در آن-جا زندگی کرد و در این مدت، در دانشگاه‌های مختلف آمریکا به سخنرانی پرداخت. شاملو، در سال ۱۳۵۷ از آمریکا به انگلستان رفت و در آنجا مدتی سردبیری هفته‌نامه «ایران‌شهر» در لندن را به عهده گرفت.

با سقوط حکومت پهلوی، شاملو تنها چند هفته پس از پیروزی انقلاب به ایران باز گشت. در همین سال، انتشارات مازیار اولین جلد کتاب کوچه را در قطع وزیری منتشر کرد. شاملو، به عضویت هیات دبیران کانون نویسندگان ایران انتخاب شد و به کار در مجلات و روزنامه‌های مختلف پرداخت. او در ۱۳۵۸، سردبیری هفته‌نامه کتاب جمعه را به عهده گرفت. این هفته‌نامه، پس از انتشار کمتر از چهار شماره توسط حکومت اسلامی توقیف شد.

شاملو، در این سال‌ها مجموعه اشعار سیاسی-اجتماعی خود را با صدای خود دیکلمه کرد و به صورت مجموعه کتاب و نوار صوتی کاشفان فروتن شوکران منتشر کرد.

از سال ۱۳۶۲، پس از سرکوب‌های خونین سال‌های اوایل انقلاب و سال 60 تا 62، اختناق شدیدی در کشور حاکم شد و چاپ آثار شاملو نیز متوقف گردید. اما شاملو، همچون گذشته به کار خود در زمینه ترجمه و تالیف و سرودن شعر ادامه داد. در این سال‌ها، به ویژه روی کتاب کوچه با همکاری همسرش و هم-فکرش آیدا، پیگیرانه کار کرد و ترجمه رمان دن آرام را نیز دنبال کرد. تا آن که ده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۷۲، مجدداً آثار شاملو، اجازه انتشار گرفت.

شاملو، در سال ۱۳۶۷ به آلمان سفر کرد تا به عنوان میهمان در دومین کنگره بین‌المللی ادبیات «اینترلیت ۲ تحت عنوان جهان سوم: جهان ما» در ارلانگن

آلمان و شهرهای مجاور در این کنگره شرکت کند. در این کنگره، نویسندگانی از کشورهای مختلف حضور داشتند. از جمله عزیز نسنین، درک والکوت، لورنا گودیسون، ژوکوندا بلی و پدرو شیموزه. عنوان سخنرانی شاملو در این کنگره «من درد مشترکم، مرا فریاد کن!»، نام داشت. در ادامه این سفر دعوت انجمن قلم (Pen) و دانشگاه گوتنبرگ به سوئد دعوت شد. او، در فولکت هوس استکهلم سخنرانی کرد که با استقبال بی‌نظیر ایرانیان روبرو شد که داگنر نی‌هتر، روزنامه پرتیراژ سراسری سوئد در این مورد نوشت که استکهلم، پایتخت سوئد، تاکنون هرگز شاهد این همه استقبال از یک شاعر نبوده است.

شاملو، در سال ۱۳۶۹ برای شرکت در سیرا ۹۰ توسط دانشگاه UC برکلی، به عنوان میهمان دعوت شد و عازم آمریکا شد. سخنرانی وی به نام «نگرانی‌های من» و «مفاهیم رند و رندی در غزل حافظ» و واکنش‌های گسترده‌ای را در مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج کشور داشت.

مقالات زیادی در نقد سخنرانی شاملو نوشته شد که عمدتاً از سوی گرایش‌های راست و ناسیونالیست و مذهبی ایرانی بود. او، چندین شب شعر برگزار کرد و به عنوان استاد میهمان یک ترم در دانشگاه UC برکلی دانش‌جویان ایرانی در مورد زبان، شعر و ادبیات معاصر فارسی نیز تدریس کرد.

شاملو، در سال‌های آخر عمر خود، نه تمایلی به زندگی در خارج کشور داشت و نه در داخل کشور اجازه فعالیت به او و هم-فکرانش داده شد. خود او، در این باره گفته است: «راستش بار غربت سنگین‌تر از توان و تحمل من است... چراغم در این خانه می‌سوزد، آیم در این کوزه ایاز می‌خورد و نامم در این سفره است.»

اکثر آثار او، از جمله کتاب کوچه سال‌ها در توقیف مانده بودند. بیماری او نیز روز بروز شدت یافت و با شدت گرفتن بیماری مرض قندش، و پس از آن که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶، در بیمارستان ایران مهر پای راست او را از زانو قطع کردند روزها و شب‌های دردناک و سختی را پشت سر گذاشت. البته او، در تمام این سال‌ها به کار ترجمه و به خصوص تدوین کتاب کوچه ادامه داد و گاهی نیز از او شعر یا مقاله‌ای در یکی از مجلات ادبی منتشر گردید.

شاملو، در دهه هفتاد با شرکت در شورای بازنگری در شیوه نگارش و خط فارسی در جهت اصلاح شیوه نگارش خط فارسی فعالیت کرد و تمام آثار جدید یا تجدید چاپ شده‌اش را با این شیوه منتشر کرد.

باین ترتیب، احمد شاملو در بیش از نیم قرن کوشش و تلاش فرهنگی، به موازات فعالیت‌های دیگرش، به گردآوری «کتاب کوچه» - جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب-المثل‌های فارسی را نیز پیگیرانه دنبال کرد

و در این راه از یاری همسر و همراه و رفیق زندگیش خانم «آیدا سرکیسیان» در مقیاسی گسترده بهره‌مند بود. از این مجموعه عظیم، بیش از ده جلد منتشر شده و در جلد یازدهم به حرف «ج» رسیده است. دست‌اندرکاران انتشار آثار شاملو گفته‌اند که کل مجموعه در حدود چهل جلد را در بر خواهد گرفت.

هژده دفتر شعر، بیش از بیست ترجمه از آثار شعر و نثر نویسندگان و شاعرانی از سراسر جهان، ده قصه برای کودکان و سردبیری سیزده نشریه ادبی و فرهنگی و چند فیلم مستند کارنامه نیم قرن حضور مداوم و فعال احمد شاملو در صحنه هنری، ادبی، فرهنگی و اجتماعی ایران است.

بخشی از اشعار او به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، فرانسه، آلمانی، سوئدی، اسپانیولی، ارمنی، ترکی و کردی ترجمه شده است. افزون بر این تا به امروز دست-کم بیست کتاب در نقد و بررسی شعر او در ایران به چاپ رسیده است.

ترجمه‌هایی که شاملو برای ترجمه انتخاب کرده بود جایگاه مهمی در ادبیات جهان و مبارزه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه دارند. در میان ترجمه‌های او می‌توان به «مرگ کسب و کار من است» از روبر مرل، نویسنده فرانسوی، «پابره‌ها» از زاهاریا استانکو، نویسنده رومانیایی، و «دن آرام» از میخائیل شولوخوف نویسنده روسی و همچنین به ترجمه مشترک او با ع. پاشائی به نام «بگذار سخن بگویم!»، خاطره دومیتلا از رهبران کارگران معادن بولیوی، یاد کرد. «غزل غزل‌های سلیمان» و «همچون کوچه‌ای بی‌انتهای» - «گزیده‌ای از شعر شاعران جهان» - از نمونه‌های تلاش او در عرصه معرفی شعر جهان به فارسی زبانان است.

او، اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای داشت و به طور موازی و هم‌زمان در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کار می‌کرد و در عرض یک هفته «کتاب هفته» یا «کتاب جمعه» و یا «خوشه» را منتشر می‌ساخت.



سرانجام در ساعت ۹ شب دوم مرداد ۱۳۷۹، یعنی چند ساعت بعد از آن که دکتر معالجش او و آیدا را در خانه‌شان در شهرک دهکده فردیس کرج تنها گذاشت، درگذشت. یادش گرامی باد!

زندگی و آثار احمد شاملو



احمد شاملو در سال 1304 در تهران متولد شد. تحصیلات کلاسیک نامرتبی داشت؛ زیرا پدرش که افسر ارتش بود اغلب از این شهر به آن شهر اعزام می-شد و خانواده هرگز نتوانست برای مدتی طولانی جایی ماندگار شود.

او، دوران دبستان را در شهرهای خاش و زاهدان و مشهد گذراند و از همان دوران اقدام به گردآوری مواد فرهنگ عامه کرد. دوره دبیرستان را در بیرجند و مشهد و تهران گذراند و سال سوم دبیرستان را در دبیرستان ایرانشهر تهران خواند و به شوق آموختن دستور زبان آلمانی در سال اول دبیرستان صنعتی ثبت نام کرد. در اوایل دهه ۲۰ خورشیدی پدرش برای سر و سامان دادن به تشکیلات از هم پاشیده ژاندرمری به گرگان و ترکمن صحرا فرستاده شد. او همراه با خانواده‌اش به گرگان رفت و در کلاس سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد. در آن هنگام در فعالیت‌های سیاسی شمال کشور شرکت کرد و بعدها در تهران دستگیر شد و به زندان شوروی در رشت منتقل گردید. پس از آزادی از زندان با خانواده به رضائیه (ارومیه) رفت و تحصیل در کلاس چهارم دبیرستان را آغاز کرد. با به قدرت رسیدن پیشه‌وری و جبهه دموکرات آذربایجان به همراه پدرش دستگیر شد و دو ساعت جلوی جوخه آتش قرار گرفت تا از مقامات بالا کسب تکلیف کنند. سرانجام آزاد گردید و به تهران بازگشت و برای همیشه ترک تحصیل کرد.

نخستین بار در سال 1325، دومین بار در سال 1336، و در سال 1343 برای سومین بار با آیدا سرکیسیان ازدواج کرد. از ازدواج اول خود چهار فرزند دارد، سه پسر و یک دختر.

آثار شاملو:

اولین اثری که از شاملو منتشر شد، مجموعه کوچکی از شعر و مقاله بود که در سال 1326 به چاپ رسید. پس از آن آثار بسیاری از این شاعر، نویسنده، مترجم و محقق به چاپ رسیده است.

در سال ۱۳۳۰ او شعر بلند «۲۳» و مجموعه اشعار «قطع نامه» را به چاپ رساند. در سال ۱۳۳۱ حدود دو سال مشاورت فرهنگی سفارت مجارستان را به عهده دارد.

در سال ۱۳۳۲ پس از کودتای ۲۸ مرداد با بسته شدن فضای سیاسی ایران مجموعه اشعار آهن‌ها و احساس، توسط پلیس در چاپخانه سوزانده شد و با یورش ماموران به خانه او ترجمه طلا در لجن اثر ژیکموند موریس و بخش عمده کتاب پسران مردی که قلبش از سنگ بود اثر موریوکیایی با تعدادی داستان کوتاه نوشته خودش و تمام یادداشت‌های کتاب کوچی از میان رفت و با دستگیری مرتضی کیوان نسخه‌های یگانه-ای از نوشته‌هایش از جمله مرگ زجره و سه مرد از بندر بی‌آفتاب توسط پلیس ضبط گردید و برای همیشه از بین رفت. او موفق به فرار شد اما پس از چند روز فرار از دست ماموران در چاپخانه روزنامه اطلاعات دستگیر شد و به عنوان زندانی سیاسی در زندان موقت شهربانی و زندان قصر محبوس گردید. در زندان علاوه بر شعر به نوشتن دستور زبان فارسی پرداخت و قصه بلندی به سیاق امیر ارسلان و ملک بهمن نوشت که در انتقال از زندان شهربانی به زندان قصر از بین رفت. در ۱۳۳۴ پس از یک سال و چند ماه از زندان آزاد گردید.

در سال 1340 با انتشار مجموعه اشعار هوای تازه خود را به عنوان شاعری برجسته تثبیت کرد. این مجموعه حاوی سبک نویی است و بعضی از معروف‌ترین اشعار شاملو چون پریا و دخترای ننه دریا در این مجموعه منتشر شده است. در همین سال بر روی اشعار حافظ، خیام و بابا طاهر نیز کار کرد. پدرش نیز در همین سال فوت کرد.

در سال ۱۳۳۸ شاملو، به اقدام جدیدی به نام قصه خروس زری پیرهن پری برای کودکان دست زد. در همین سال، فیلم مستند سیستان و بلوچستان برای شرکت ایتال کونسولت را نیز تهیه کرد. این آغاز فعالیت سینمایی احمد شاملو بود. او، به خصوص در نوشتن فیلم‌نامه و دیالوگ‌نویسی نیز فعال بود. در سال‌های پس از آن و به ویژه با مطرح شدنش به عنوان شاعری معروف، منتقدان مختلف حضور سینمایی او را کم-رنگ دانسته‌اند. خود او، در این‌باره گفته

است: «شما را به خدا اسم‌شان را فیلم نگذارید.» و بعضی شعر معروف او دروغا که فقر/چه به آسانی / احتضار فضیلت است را به این تعبیر می‌دانند که فعالیت‌های سینمایی او صرفاً برای امرار معاش بوده است. شاملو، می‌گوید: «کارنامه سینمایی من یک جور نان خوردن ناگزیر از راه قلم بود و در حقیقت به نحوی قلم به مزدی!»

شاملو در ۱۴ فروردین ۱۳۴۱ با آیدا سرکیسیان آشنا شد. این آشنایی، نقطه عطفی در زندگی او بود. در این سال‌ها شاملو، در آفرینش آثار هنری در اوج موفقیت بود و بعد از این آشنایی دوره جدیدی از فعالیت‌های ادبی او آغاز گردید. آیدا و شاملو در فروردین ۱۳۴۳ ازدواج کردند و در ده شیرگاه (مازندران) اقامت گزیدند و تا آخر عمر در کنار هم زندگی کردند. شاملو، در همین سال دو مجموعه شعر به نام‌های آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه را منتشر کرد و سال بعد نیز مجموعه‌ای به نام آیدا، درخت و خنجر و خاطره! را منتشر ساخت و هم‌زمان برای بار سوم کار تحقیق و گردآوری کتاب کوچی آغاز کرد.

در سال ۱۳۴۶ شاملو سردبیری قسمت ادبی و فرهنگی هفته‌نامه خوشه را به عهده گرفت. همکاری او با نشریه خوشه تا ۱۳۴۸ که نشریه به دستور ساواک تعطیل شد، ادامه داشت. در این سال او به عضویت کانون نویسندگان ایران نیز درآمد. در سال ۱۳۴۷، او کار روی غزلیات حافظ و تاریخ دوره حافظ را آغاز کرد. نتیجه این مطالعات و تحقیقات بعدها به انتشار دیوان جنجالی حافظ به روایت او منجر شد. در اسفند ۱۳۵۰، شاملو مادر خود را نیز از دست داد. در همین سال به فرهنگستان زبان ایران برای تحقیق و تدوین کتاب کوچی، دعوت شد و به مدت سه سال در فرهنگستان باقی ماند.

شاملو، در دهه ۱۳۵۰ نیز به فعالیت‌های گسترده شعر، نویسندگی، روزنامه‌نگاری (از جمله همکاری با کیهان فرهنگی و آیندگان)، ترجمه سینمایی (از جمله تهیه گفتار برای چند فیلم مستند به دعوت وزارت فرهنگ و هنر) و شعرخوانی خود (از جمله در انجمن فرهنگی گوته و انجمن ایران و آمریکا) ادامه داد.

شاملو، سه ترم به تدریس مطالعه آزمایشگاهی زبان فارسی در دانشگاه صنعتی مشغول گردید.

در ۱۳۵۴ دانشگاه رم از او دعوت کرد تا در کنگره نظامی گنجوی شرکت کند. او، به همین دلیل عازم ایتالیا شد. در همین سال دعوت دانشگاه بوعلی برای سرپرستی پژوهشکده آن دانشگاه را پذیرفت و به مدت دو سال به این کار اشتغال